

روابط متغیرهای کلان در اقتصاد ایران

دکتر مهرداد قُرشی * - مرجانه نیکپور **

هدف اصلی مقاله حاضر، بررسی تغییرات بعضی از متغیرهای کلان در اقتصاد ایران است. در نتیجه این بررسی می‌توان دید مناسبی نسبت به چگونگی عملکرد اقتصاد ایران به دست آورد. هم‌چنین تحلیل این متغیرها ما را قادر می‌سازد که به سؤالاتی مانند سؤالات زیر پاسخ گوئیم:

۱. آیا در اقتصاد ایران قیمت‌ها کماکان نقش علامت‌دهندگی (Signaling) خود را حفظ کرده و مثلاً با افزایش قیمت محصولات در یک بخش از اقتصاد کشور، مقدار تولید نیز در آن بخش افزایش پیدا کرده است؟

۲. با توجه به اهمیت سرمایه‌گذاری در اقتصادهای کم‌تر توسعه یافته‌ای مانند اقتصاد ایران، رابطه هزینه مصرف خصوصی با سرمایه‌گذاری چیست و آیا افزایش مصرف با کاهش سرمایه‌گذاری همراه بوده است؟

۳. با توجه به اهمیت صادرات و مخصوصاً صادرات غیرنفتی به عنوان جانشینی برای درآمدهای نفتی، تغییرات نتیجه رابطه مبادله بازرگانی خارجی یعنی $e^* - e$ که اساساً پتانسیل صادراتی کشور را نشان می‌دهد، در طی سالیان گذشته چگونه بوده است؟

* عضو هیئت علمی دانشگاه صنعتی شریف
** محقق در بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران

سنجش مقدار تولید و سطح قیمت‌ها در بخش‌های مختلف اقتصاد

پیش از وارد شدن به اصل موضوع، مناسب است مقدمه‌ای در مورد روش‌های سنجش مقدار تولید و سطح قیمت‌ها در بخش‌های مختلف اقتصاد ذکر شود. به این ترتیب مفهوم دقیق کمیّاتی که در متن مقاله به آن‌ها اشاره می‌شود روشن گردیده و ابهامی پیش نخواهد آمد.

میزان تولید کالاها و خدمات در یک اقتصاد، متداول‌ترین شاخص برای تبیین قدرت و بنیة آن اقتصاد است. از طرف دیگر، قیمت هر کالا به‌عنوان ضریب اهمیت آن کالا در میان مجموعه کالاهای تولیدی و شاخصی برای فراوانی نسبی آن کالا به کار می‌رود.

روشن است که برای سنجش میزان تولید در یک اقتصاد صحیح نیست که حاصل جمع ارزش محصولات تولیدشده در آن اقتصاد را در نظر بگیریم. این امر سبب می‌شود که به دلیل جمع شدن ارزش تولید در مراحل مختلف با یکدیگر، چندباره شماری پیش آید. برای جلوگیری از بروز این مشکل، برای سنجش سطح تولید در یک نظام اقتصادی از مفهوم ارزش افزوده استفاده می‌شود.

ارزش افزوده مقدار افزایشی است که به ارزش یک محصول در حین انجام یک مرحله تولیدی تعلق می‌گیرد. پس حاصل جمع ارزش‌های افزوده فعالیت‌های مختلف می‌تواند شاخص مناسبی برای ارائه عملکرد یک نظام اقتصادی باشد.

روشن است که افزایش ارزش افزوده یک بخش به خودی خود مطلوب نیست. ممکن است این افزایش تنها ناشی از افزایش قیمت‌ها بوده و مقدار حقیقی محصول تولیدی عوض نشده یا حتی کاهش پیدا کرده باشد. تنها هنگامی افزایش ارزش افزوده یک بخش خبر از وجود رشد واقعی در آن بخش می‌دهد که این افزایش ارزش افزوده در ثبات قیمت‌ها رخ داده باشد و به این ترتیب افزایش مقادیر حقیقی کالاها و خدمات را نشان دهد.

ارزش افزوده قابل حصول در بخش‌های مختلف دو جزء اساسی دارد؛ یکی مقدار کالا یا خدمت موردنظر و دیگری قیمت آن. با توجه به بحث فوق، برای تفکیک ارزش افزوده به عوامل قیمت و مقدار، باید مقادیر ارزش افزوده به قیمت‌های ثابت محاسبه شوند. جهت انجام این محاسبه از شاخص قیمت‌ها استفاده می‌شود. یک شاخص قیمت با در نظر گرفتن چند کمیت هم‌جنس و هم‌گن معرفی می‌شود. مقدار شاخص قیمت را با توجه به یک سال پایه می‌سنجند و آن را در سال پایه صد فرض می‌کنند.

در صورتی که مقدار تولید یا مصرف کالا در سال پایه را به عنوان ضریب برای محاسبه شاخص به کار بریم و آن را هم در سال پایه و هم در سال‌های دیگر مورد استفاده قرار دهیم، روش محاسبه شاخص قیمت را روش لاسپیرز^۱ نامند و داریم:

$$L_t = \frac{\sum_{i=1}^n p_i^t \cdot q_i^0}{\sum_{i=1}^n p_i^0 \cdot q_i^0} \times 100 \quad (1)$$

در این جا L_t شاخص قیمت در سال t ، قیمت کالای i ام در سال t ، P_i^t قیمت همان کالا در سال پایه و q_i^0 مقدار تولید یا مصرف کالای i ام در سال پایه می باشد.

اگر مقدار تولید یا مصرف کالاها در سال پایانی را جهت محاسبه شاخص به کار بریم، خواهیم داشت:

$$P_t = \frac{\sum_{i=1}^n p_i^t \cdot q_i^t}{\sum_{i=1}^n p_i^0 \cdot q_i^t} \times 100 \quad (2)$$

که در آن P_t شاخص قیمت با استفاده از روش پاش^۲ می باشد. روشن است که در صورت استفاده از این روش لازم است در هر سال شاخص‌های سال‌های گذشته را نیز مورد تجدیدنظر قرار داد. به همین دلیل، عملاً به طور عمده از روش لاسپیرز استفاده می شود.

برای تفکیک ارزش افزوده به اجزای مقدار تولید و قیمت مربوطه، می توان معیاری از تولید را توسط محاسبه ارزش افزوده هر بخش به قیمت ثابت به دست آورد. از طرف دیگر، برای اندازه گیری قیمت کالاها در بخش‌های موردنظر می توان نسبت ارزش افزوده به قیمت جاری، به ارزش افزوده به قیمت ثابت را در هر بخش به دست آورد. نسبت مذکور را شاخص ضمنی بخش مربوطه می نامند. پس می توان نوشت:

$$PC_t = \frac{C_t}{C_t} \quad \text{و} \quad PI_t = \frac{I_t}{I_t} \quad (3)$$

در این جا PC_t شاخص ضمنی مصرف خصوصی است که صورت آن مقدار مصرف خصوصی به قیمت جاری و مخرجش مقدار مصرف خصوصی به قیمت ثابت است. همین بحث در مورد PI_t که شاخص ضمنی سرمایه گذاری است صدق می کند. شاخص‌های فوق معیارهایی از مقادیر

1. Laspeyres

2. Paasche

قیمت در بخش‌های مربوطه به دست می‌دهند. مشابهاً در مورد تولید ناخالص داخلی داریم:

$$PGDP_t = \frac{GDP_t}{gdp_t} \quad (4)$$

که در آن $PGDP_t$ شاخص ضمنی تولید ناخالص داخلی است. صورت این کسر مقدار تولید ناخالص داخلی به قیمت جاری و مخرجش تولید ناخالص داخلی به قیمت ثابت را نشان می‌دهد.

می‌توان با استفاده از شاخص‌های ضمنی هر بخش و محاسبه نسبت آن‌ها به شاخص ضمنی تولید ناخالص داخلی، چگونگی تغییرات قیمت کالاها و خدمات در هر بخش را نسبت به کل اقتصاد کشور ارزیابی کرد. چنین نسبت‌هایی را "terms of trade" نامیم. پس مثلاً می‌توان نوشت:

$$PC = \frac{PC_t}{PGDP_t} \quad \text{و} \quad PI = \frac{PI_t}{PGDP_t} \quad (5)$$

نتیجه رابطه مبادله بازرگانی خارجی

اگر E مقدار خالص صادرات به قیمت‌های جاری و e خالص صادرات به قیمت‌های ثابت باشد، می‌توان نوشت:

$$E = X - M \quad (6)$$

$$e = \frac{X}{P_X} - \frac{M}{P_M} \quad (7)$$

که در این جا X مقدار صادرات و M مقدار واردات به قیمت‌های جاری هستند. در معادله (۷)، برای تبدیل این کمیّات به مقادیر صادرات و واردات به قیمت‌های ثابت، هر کدام از این کمیّات بر شاخص ضمنی مربوطه‌اش تقسیم شده است.

در معادله (۷)، مقدار خالص صادرات کالاها و خدمات توسط کاربرد دو شاخص مجزا بیان شده است. می‌توان این کمیّت را مستقیماً و با استفاده از شاخص قیمت مناسبی به قیمت‌های ثابت بیان کرد. اگر این شاخص را با P_E نشان دهیم، داریم:

$$e^* = \frac{E}{P_E} \quad (8)$$

که در آن e^* خالص صادرات کالاها و خدمات به قیمت ثابت است و معرف قدرت صادراتی

کشور می باشد. این مقدار لزوماً با مقدار خالص صادرات کالاها و خدمات که توسط معادله (۷) بیان شد، برابر نیست. اختلاف $e^* - e$ را نتیجه رابطه مبادله بازرگانی نامیده و آن را برای جبران مسائلی که کاربرد شاخص های قیمت متفاوت صادرات و واردات به وجود می آورد، به قسمت هزینه های حساب های ملی می افزایند.

در معادله (۸)، P_E به صورت یک ترکیب خطی از شاخص های قیمتی کالاهای صادراتی و وارداتی فرض می گردد:

$$P_E = z \cdot P_X + (1-z) \cdot P_M \quad (9)$$

که در آن،

$$z = \frac{X/P_X}{X/P_X + M/P_M} \quad (10)$$

کمیت z اهمیت نسبی صادرات را در کل مبادلات خارجی کشور نشان می دهد. به این ترتیب، P_E نوعی میانگین وزنی شاخص های قیمت است که در آن شاخص قیمت صادرات در ضرب اهمیت نسبی صادرات و شاخص قیمت واردات نیز در ضرب اهمیت نسبی واردات ضرب شده است.

به سادگی می توان نشان داد که هرگاه x و m به ترتیب مقادیر صادرات و واردات به قیمت های ثابت باشند، داریم:

$$e^* - e = 2 \cdot \frac{M \cdot x - m \cdot X}{M + X} \quad (11)$$

به عنوان نمونه، اگر به آمارهای حساب های ملی مراجعه شود، برای سال ۱۳۷۱ داریم:

$$X = 9864 \quad M = 12319/3$$

$$x = 2717/9 \quad m = 1627/2$$

در نتیجه در این سال داریم:

$$X - M = -2455/3 \quad x - m = 1090/7$$

دیده می شود که اگر مقادیر جاری صادرات و واردات در نظر گرفته شوند، در سال ۱۳۷۱ کشور واردکننده بوده در حالی که در همان سال اگر مقادیر ثابت کمیات مذکور را مورد توجه قرار دهیم، صادرکننده است. با قراردادن مقادیر فوق در معادله (۱۱)، به دست می آوریم:

$$e^* - e = -1571/7$$

که عیناً در جداول حساب های ملی آمده است.

بررسی نمودارها

حالت‌که بعضی مفاهیم پایه‌ای مطرح شدند، به بررسی تغییرات بعضی از متغیرهای کلان در اقتصاد ایران و ارتباط آن‌ها با یکدیگر می‌پردازیم.

نمودار ۱ تغییرات مصرف و سرمایه‌گذاری حقیقی و نیز قیمت‌های نسبی^۱ آن‌ها را در طی زمان نشان می‌دهد. مشاهده می‌شود که با ارزان‌تر شدن مصرف و سرمایه‌گذاری، مقادیر مصرف و سرمایه‌گذاری نیز افزایش یافته‌اند. در نتیجه انجام مصرف یا سرمایه‌گذاری تشویق شده است. محاسبات نیز نشان‌دهنده وجود ضریب همبستگی $0/377$ - بین سرمایه‌گذاری حقیقی با قیمت مربوطه اش و ضریب همبستگی $0/762$ - بین مصرف با قیمت مربوطه اش می‌باشد.

منفی بودن ضریب همبستگی، چنان‌که گفته شد، نشان می‌دهد که کاهش قیمت، افزایش مصرف و سرمایه‌گذاری را در پی دارد. رابطه علی فوق، در مورد مصرف تنگاتنگ تراز سرمایه‌گذاری است چون ضریب همبستگی مقدار مطلق بزرگ‌تری دارد.

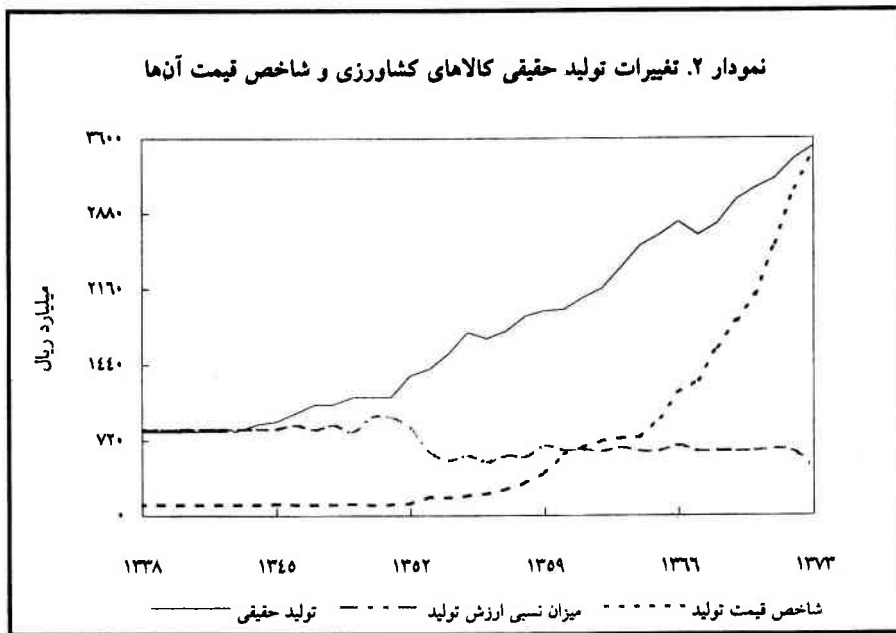
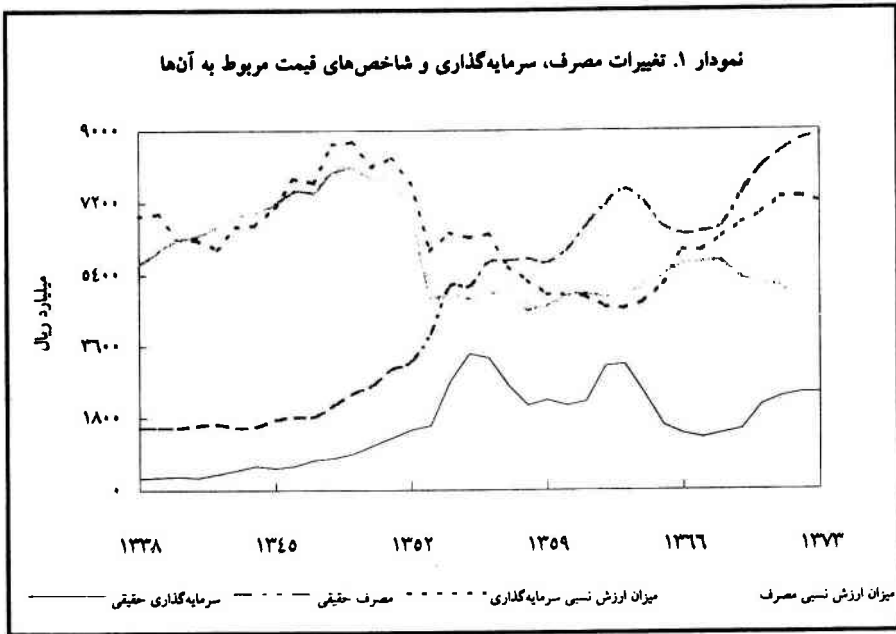
نمودار ۱ هم‌چنین نشان می‌دهد که در اقتصاد ایران سطح مصرف به قیمت کاهش سرمایه‌گذاری حفظ شده است. در سال‌هایی نیز که مصرف و سرمایه‌گذاری همراه با یکدیگر افزایش یافته‌اند، کسری موجود عمدتاً از طریق استقراض تأمین گردیده است.

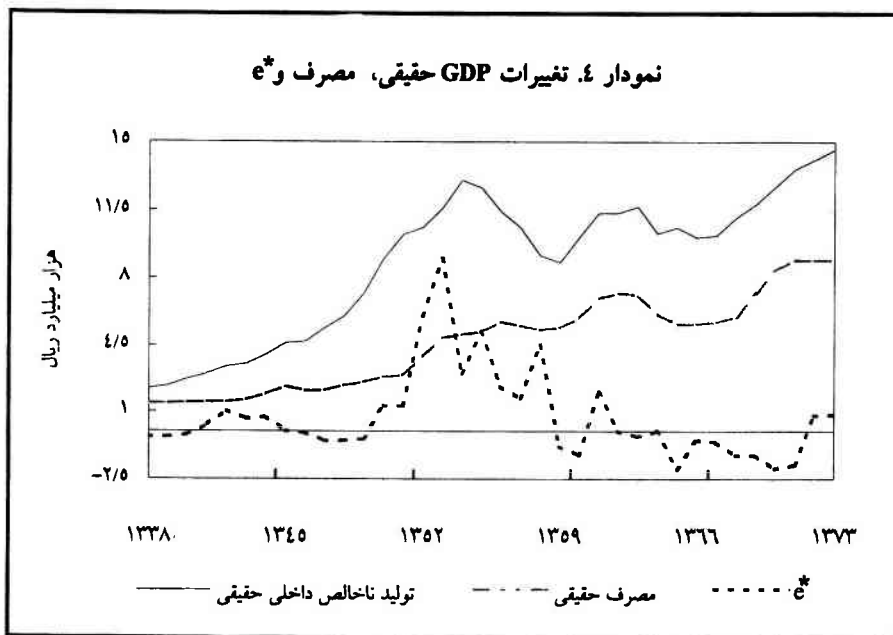
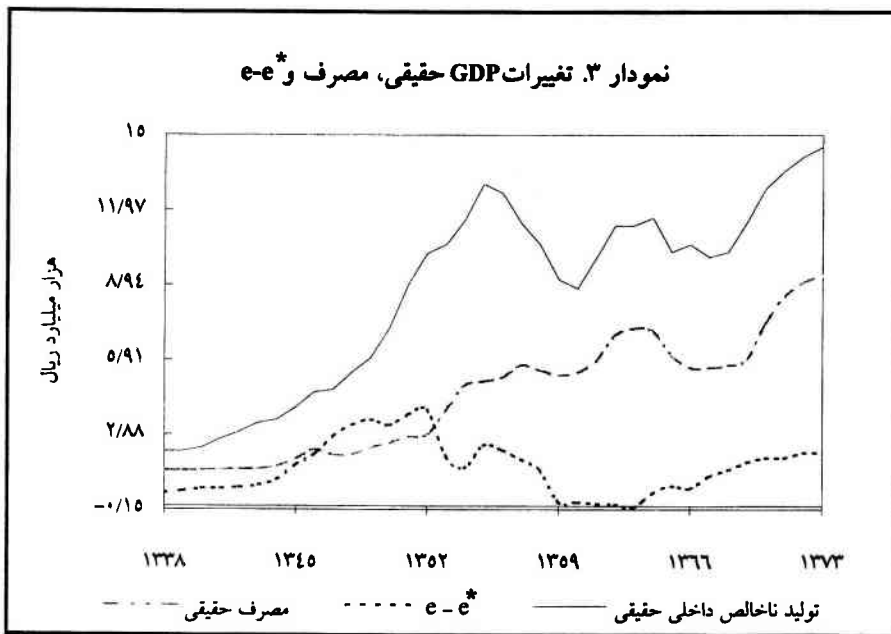
نمودار ۲ تغییرات مقدار حقیقی تولیدات کشاورزی، شاخص ضمنی قیمت آن و نیز قیمت نسبی کالاهای کشاورزی را نشان می‌دهد. مشاهده می‌شود که با افزایش شاخص ضمنی قیمت، مقدار تولیدات کالاهای کشاورزی نیز افزایش یافته ولی چنین افزایشی در قیمت نسبی کالاهای کشاورزی مشاهده نمی‌شود. یک دلیل این پدیده، آن است که قیمت نسبی مورد بحث از تقسیم‌کردن شاخص ضمنی کالاهای کشاورزی بر شاخص ضمنی GDP حاصل می‌شود و شاخص ضمنی GDP نیز به شدت تحت تأثیر ارزش متغیر صادرات نفت قرار دارد. از نمودار ۲ برمی‌آید که بخش کشاورزی، علی‌رغم بحران‌های اجتماعی و اقتصادی مختلف، توانسته حرکت صعودی خود را به خوبی ادامه دهد و از این رو بخشی با ثبات به‌شمار می‌رود.

در نمودار ۳، تغییرات مقدار حقیقی GDP، مصرف حقیقی و کمیّت e^* - با زمان ترسیم شده است. مشاهده می‌شود که رابطه GDP با مصرف، همان‌طور که در اقتصاد کلان بحث می‌شود، با تقریب خوبی خطی است و ضریب همبستگی این کمیّات مقدار بالای $0/916$ است.

تغییرات e^* در نمودار ۴ رسم شده است. مشاهده می‌شود که در دوره‌های افزایش GDP، متغیر e^* که توان صادراتی کشور را نشان می‌دهد نیز افزایش یافته است.

1. terms of trade





کسر بودجه و دلایل بروز آن

یکی از مشکلاتی که اقتصاددانان با آن مواجه هستند، این است که چه تعریفی مفهوم حقیقی کسر بودجه را بیان می‌کند؛ زیرا بودجه دولت نیز مانند هر حساب دیگر همیشه در حال تراز است! بنابراین در هر تحلیلی که در مورد کسر بودجه و نقش آن در اقتصاد صورت می‌گیرد، اولین گام تعریف دقیق مفهوم مذکور است. مفهوم کلی تراز در مورد بودجه دولت این است که همیشه دریافت‌ها با پرداخت‌ها برابرند. یعنی بودجه تنها یک جدول حسابداری است و مانند هر جدول این چنینی، باید در برابر هر قلمی که در ستون دریافت‌ها درج می‌شود، قلمی نیز در ستون پرداخت‌ها وارد گردد. فقط زمانی که رقمی به صورت اضافی به یک طرف جدول افزوده شود، مازاد یا کسر بودجه رخ می‌دهد. به این ترتیب برای درک کسر بودجه باید اقلامی را در نظر گرفت که در جدول پرداخت‌ها وارد شده ولی در جدول دریافت‌ها نیامده‌اند.

کسر بودجه اساساً یعنی خرج کردن منابعی توسط دولت که از محل وام‌گیری حاصل شده‌اند و به این ترتیب مقدار خالص وام‌گیری دولت را نشان می‌دهد. می‌توان نوشت:

$$B.D. = G - T \quad (۱۲)$$

که B.D. کسر بودجه بوده و G و T به ترتیب هزینه‌های دولت و مالیات را نشان می‌دهند. معادله (۱۲) نشان می‌دهد که برای تقلیل کسر بودجه باید یا مخارج دولت را کم کرد یا مالیات‌ها را افزایش داد.

امروزه بحران کسر بودجه گریبان بسیاری از کشورهای جهان را گرفته است. در کشورهای نسبتاً پیشرفته، کسر بودجه عمدتاً ناشی از عوامل زیر است: (البته در کشورهای کم‌تر توسعه یافته، کسر بودجه دلایل دیگری دارد که جلوتر بررسی می‌شوند).

۱. رسیدگی بیشتر به افراد مسن که مستلزم مخارج بیشتر بدون افزایش متناظر درآمد است.
۲. وجود مزایای بیمه بیکاری که سبب شده در شرایط کاهش دستمزدها، نیروی کار بیکار بودن را نسبت به کارکردن مقرون به صرفه‌تر بیابد.
۳. افزایش مراقبت‌های بهداشتی به بالا رفتن متوسط سن جامعه انجامیده و خود سبب افزایش سهم پیران در تصمیم‌گیری‌ها شده است. در نتیجه، تلاش‌های بیشتری برای ارتقای سطح رسیدگی به افراد مسن صورت می‌گیرد که طبعاً کسر بودجه را به همراه دارد.

۴. کاهش مالیات‌های دریافتی توسط دولت به‌خاطر کاهش درآمدها که خود ناشی از پیرشدن جامعه است، بدون آن‌که هزینه‌های دولت تقلیل یابند.

کسر بودجه اثرات شگرفی در متغیرهای اساسی اقتصاد کلان شامل بیکاری، رشد تولید ناخالص داخلی، سرمایه‌گذاری بخش خصوصی، و تورم دارد. از این‌رو توجه به آن حائز اهمیت است. یکی از مهم‌ترین آثار کسر بودجه، کاهش انباشت سرمایه است که بر نرخ رشد تأثیر منفی می‌گذارد. کاهش انباشت سرمایه، تولید بالقوه^۱ را کاهش داده و به افت سطح زندگی در آینده می‌انجامد. از طرف دیگر، کاهش سطح تولید بالقوه، افزایش نرخ بیکاری را در آینده نزدیک به همراه دارد. به این ترتیب، افزایش کسر بودجه می‌تواند به تشدید بیکاری بینجامد.

دولت‌ها همیشه می‌خواهند زیاد خرج کنند و در صورت عدم وجود منابع کافی، این کار را با قرض‌گرفتن انجام می‌دهند. هرگاه قیدی به دولت تحمیل نگردد، می‌تواند منابع محدود اقتصاد را به سرعت تلف نماید. یک راه محدود کردن دولت‌ها آن است که اگر به منابع مالی نیاز دارند، مجبور باشند از رأی‌دهندگان مالیات بگیرند. در این صورت رأی‌دهندگان از میزان مخارج دولت مطلع می‌شوند و در نتیجه دولت تمایل به صرفه‌جویی در امکانات مالی اش خواهد داشت. به این ترتیب با ایجاد یک مکانیزم "دست نامرئی" سطح مخارج دولت تحت کنترل در می‌آید.

پیش‌بینی مقادیر کسر بودجه دشوار است زیرا درصد قابل ملاحظه‌ای از دریافت‌ها و پرداخت‌های مندرج در بودجه دولت درون‌زا هستند. مثلاً احتمال دارد که دولت بتواند تعداد کسانی را که واجد شرایط پرداخت مالیات بر درآمد در سطحی خاص می‌شوند، برآورد کند. اما نمی‌تواند پیش‌بینی نماید که آیا افراد مورد بحث پس از وضع مالیات بر سرکارشان باقی می‌مانند یا ترجیح می‌دهند که به حرفه دیگری مشغول شوند تا در طبقه درآمدی خاص مورد نظر دولت قرار نگیرند.

آنچه باید همواره مدنظر قرار گیرد آن است که اساس، ایجاد تعادل در بودجه است. مگر آن‌که شرایط خاصی خلاف آن را ایجاد کند. اما کسر بودجه، مخصوصاً در شرایط رکود، لزوماً پدیده‌ای منفی نیست. فیشر و دورن بوش اعتقاد دارند که بودجه‌ای که پیوسته متعادل باشد، چندان سازنده نیست و به رشد تولید یاری نمی‌رساند. اما در عین حال باید توجه داشت که مقادیر بالای کسر بودجه که برای مدتی طولانی تداوم یابند، مشکل‌زا بوده و به تورم می‌انجامد.

1. potential output

بررسی رابطه کسر بودجه و تورم

فیشر از تورم به عنوان اساسی ترین شاخص کارایی سیاست های اقتصادی کلان نام برده و کسر بودجه را دومین شاخص مهم می داند. تورم، نشان دهنده میزان قابلیت کلی یک دولت برای کنترل اقتصاد است. در حقیقت، چون هیچ دلیل موجهی برای مقادیر بالای تورم وجود ندارد، دولتی که با تورم دست به گریبان است، کنترل خود را بر اقتصاد کشور از دست داده است. همین استدلال در مورد مقادیر بالای کسر بودجه نیز صدق می کند.

تورم هزینه های اجتماعی و اقتصادی ویژه ای را بر جامعه تحمیل می کند. از جمله هزینه بر روی رشد اقتصادی، هزینه بر روی توزیع درآمدها و ناعادلانه کردن این توزیع، هزینه بر کارایی سیستم اقتصادی به دلیل افزایش درجه عدم قطعیت که امکان سیاست گذاری بلندمدت را تقلیل داده و سرانجام، کاهش درآمدهای مالیاتی (اثر: Oliver-Tansy). یکی از اساسی ترین دلایل بروز تورم، کسر بودجه است و لذا توجه به رابطه بین این دو متغیر بسیار مهم است.

می دانیم که برای حل مشکل کسر بودجه می توان مالیات گرفت. اما اخذ مالیات به دلیل ایجاد Deadweight Loss میزان کارایی اقتصاد را کاهش می دهد. از طرف دیگر مالیات گیری نیز خود همیشه کار ساده ای نیست. در چنین شرایطی، دولت ها برای حل مشکل خویش به چاپ پول و در نتیجه افزایش پایه پولی روی می آورند که چنین اقدامی کاملاً تورم زاست. به این ترتیب، کسر بودجه از طریق ایجاد نقدینگی به ایجاد تورم منجر می گردد.

اگر دولت به اجرای سیاست انبساطی مالی روی آورد (شامل افزایش مخارج دولت و یا کاهش مالیات ها) تقاضای کل ارتقایافته و در نتیجه، قیمت ها افزایش می یابند (تورم رخ می دهد). پس سیاست مالی انبساطی می تواند به بروز کسر بودجه و تورم منجر گردد. کسر بودجه ای که در اثر اجرای سیاست مالی انبساطی ایجاد شود، خود می تواند به ایجاد پول منجر شده و تورم را دامن زند. از طرف دیگر، ایجاد پول تقاضای کل را افزایش داده و اثرات تورمی بیشتری دارد.

ایجاد پول برای جبران کسر بودجه نوعی مالیات گیری است که مخصوصاً در کشورهای عقب مانده بسیار رواج دارد و آن را مالیات تورمی^۱ نامند. به این ترتیب، مالیات تورمی عبارت است از درآمد دولت به خاطر ایجاد پول.

1. inflation tax

تورم و رشد رابطه‌ای غیرخطی دارند: در مقادیر کم نرخ تورم، به دلیل جانشینی کالاهای سرمایه‌ای به جای پول که آن را اثر ماندل-توبین^۱ نامند، این پدیده بر نرخ رشد اثر مثبت دارد. اما در مقادیر بالای نرخ تورم اثر آن بر رشد منفی می‌گردد.

می‌دانیم که رشد بر دو گونه است: در نوع اول اقتصاد از وضعیتی در داخل منحنی امکانات تولیدی به سمت مرز PPF^۲ حرکت می‌کند و به اشتغال کامل می‌رسد که این امر سبب افزایش بهره‌وری می‌گردد. در نوع دوم، خود منحنی امکانات تولیدی گسترش می‌یابد. هرگاه در شرایط اشتغال کامل نهاده‌های تولید، افزایش تقاضا رخ دهد، چون تولید بیشتر امکان‌پذیر نیست، تورم ایجاد می‌شود. اما تورم می‌تواند در شرایط وجود بیکاری شدید نیز رخ دهد که آن را رکود تورمی^۳ نامند.

بررسی رابطه کسر بودجه و بیکاری

بیکاری یک مسئله اجتماعی و نشان‌دهنده اتلاف انرژی نیروی انسانی است. بیکاری هم معلول و هم علت رکود است. در شرایط رکود، به خاطر عدم نیاز به نیروی کار، اخراج‌ها افزایش یافته و خیل بیکاران ایجاد می‌شود. وجود خیل بیکاران، از طرف دیگر، بر رکود بیشتر دامن می‌زند زیرا قدرت خرید جامعه و سطح تقاضا کاهش می‌یابند. این ارتباط متقابل سبب تشدید هر دو پدیده رکود و بیکاری می‌گردد. در برابر، در صورت وجود مازاد تقاضا، کارفرمایان ابتدا از اضافه‌کاری نیروهای موجود خود بهره می‌برند و تنها پس از اطمینان از ثبات افزایش تقاضا نسبت به استخدام نیروهای جدید اقدام می‌کنند.

با بررسی چگونگی ارتباط بیکاری و کسر بودجه، می‌توان گفت که از یک طرف بیکاری به کاهش درآمدهای مالیاتی و در نتیجه کسر بودجه منجر شده و از طرف دیگر، این کاهش درآمد مالیاتی خود به بیکاری بیشتر دامن می‌زند. کسر بودجه شدید دولت، نشان‌دهنده عدم کنترل آن بر اقتصاد است. در این شرایط، اجرای برنامه‌های آتی و جاری دولت در مخاطره قرار می‌گیرد، نیروی انسانی برای ترک کار خود بیشتر تحت فشار قرار داشته و بیکاری تشدید می‌گردد. به نظر می‌رسد که مکانیزم اول، یعنی: افزایش بیکاری \Leftarrow کاهش درآمد مالیاتی \Leftarrow افزایش کسر بودجه،

1. Mandel- Tobin effect

2. production possibilities frontier

3. stagflation

در کشورهای پیشرفته و مکانیزم دوم یعنی: افزایش کسر بودجه \Leftarrow افزایش بیکاری، در کشورهای کم‌تر توسعه یافته مصداق داشته باشد.

در شرایط اجرای سیاست مالی انبساطی که با کاهش مالیات‌ها همراه می‌باشد، افراد جامعه خود را ثروتمندتر احساس می‌کنند. در نتیجه، تقاضای کل افزایش یافته و تلاش برای کار کاهش می‌پذیرد که خود به کاهش سطح عرضه کالاها منجر می‌گردد. این امر، افزایش نرخ بهره و کاهش سرمایه‌گذاری بخش خصوصی^۱ را در پی خواهد داشت. پس یکی از عواقب کسر بودجه، کاهش سرمایه‌گذاری خصوصی به دلیل صرف پس‌اندازهای بخش خصوصی در جهت تأمین هزینه‌های بخش دولتی (و نه سرمایه‌گذاری) خواهد بود. کاهش مالیات‌ها افزایش مصرف افراد جامعه را نیز در پی دارد زیرا افراد سطح درآمد قابل تصرف بالاتری خواهند داشت. به این ترتیب سرمایه‌گذاری و تولید کاهش یافته و مصرف بیشتر علی‌رغم تولید کم تر رخ می‌دهد. کاهش تولید نیز ثمری جز افزایش بیکاری در پی ندارد.

دیدیم که تحلیل تأثیر هزینه‌های دولتی بر سرمایه‌گذاری بخش خصوصی حائز کمال اهمیت است و در بسیاری موارد، افزایش هزینه‌های دولتی به کاهش سرمایه‌گذاری بخش خصوصی منجر می‌گردد. از طرف دیگر، اگر هزینه‌های دولتی غیرمولد باشند، به دلیل جانشین شدن به جای سرمایه‌گذاری‌های مولد بخش خصوصی، باز هم بر بیکاری دامن می‌زنند.

ملاحظات در مورد اقتصاد ایران

در کاربرد تئوری‌های اقتصاد کلان برای اقتصاد ایران، باید ویژگی‌های این اقتصاد را نیز در نظر داشت زیرا در غیراین صورت از این بررسی‌ها نتایج معقولی به دست نخواهد آمد. برای مثال در اقتصادهایی چون اقتصاد ایران، ممکن است افزایش شدید کسر بودجه روی دهد ولی این امر اصلاً نشان‌دهنده اجرای سیاست مالی انبساطی از جانب دولت نبوده و به دلیل مقادیر کم اخذ مالیات و میزان قابل ملاحظه مخارج دولت باشد. از طرف دیگر، این امر می‌تواند به دلیل پایین بودن قابل ملاحظه سطح تولید ملی رخ دهد. چنین پدیده‌ای را می‌توان در اقتصاد تعداد زیادی از کشورهای کم‌تر توسعه یافته مشاهده کرد.

1. crowding out

قبلاً به لزوم تأمین مخارج دولت از طریق اخذ مالیات اشاره کردیم و این که این امر، ضمن فواید دیگر، سبب می شود که مردم به طور مستقیم از سطح مخارج دولت مطلع گردند. اما این بحث در شرایط حاضر اقتصاد ایران که در آن نظام مالیاتی منسجمی وجود ندارد، به وضوح کارایی خود را از دست می دهد. به این ترتیب، شاید یکی از مهم ترین و اساسی ترین روش ها برای حل مشکل کسر بودجه و تأمین مخارج روزافزون دولتی، تنظیم مقررات دقیق و مناسب مالیاتی در کنار حسابرسی مخارج دولتی باشد.

چون اقتصاد ایران نه تنها از عوامل اقتصادی، بلکه در مقاطعی کاملاً از تحولات اجتماعی و سیاسی متأثر شده، لازم است این تحولات نیز در کنار پارامترهای مختلف اقتصاد کلان در نظر گرفته شوند. از این رو در بررسی های انجام شده باید متغیرهایی چون انقلاب و جنگ را نیز در نظر گرفت که این کار از طریق وارد کردن متغیرهای مجازی^۱ در الگوها انجام می شود. البته روشن است که یک برازش^۲ مناسب باید با استفاده از حداقل تعداد این گونه متغیرها حاصل شود. اما چون در بسیاری موارد چنین عوامل غیراقتصادی به شدت پارامترهای اقتصادی را متحول کرده اند، مطالعه درجه تأثیر آن ها کاملاً ضروری است. قابل توجه است که گاه می توان به جای در نظر گرفتن متغیرهای مجازی در الگوها، پارامترهای اقتصادی را که همبستگی کاملی با آن پارامترهای غیراقتصادی دارند در الگو وارد کرد.

یک جمع بندی در مورد عملکرد متغیرهای کلان در اقتصاد ایران

در این بخش با بررسی مجموعه ای از متغیرهای کلان و نحوه تحولات آن ها، می خواهیم دیدی کلی در مورد سمت و سوی حرکت اقتصاد ایران و نحوه بهبود عملکرد آن به دست آوریم. بررسی نرخ رشد تولید ناخالص داخلی کشور در سه سال نمونه ۷۲، ۷۳، ۷۴ نشان دهنده مقادیر رشد ۴/۸، ۱/۶ و ۴/۵ درصد است که در برابر میانگین نرخ رشد تولید کشورهای کم تر توسعه یافته که در همین دوره حدود ۵/۹ درصد بوده رضایت بخش نیست. آمارها نشان می دهند که نرخ رشد کم تولید ناخالص داخلی در کنار نرخ رشد چشم گیر جمعیت سبب شده که تولید ناخالص داخلی سرانه در سال ۱۳۷۴ در حد سال ۱۳۶۲ باشد.

1. dummy variables

2. fitting

آمارها نشان می‌دهند که حدود ۶۰ درصد تولید ناخالص داخلی در اقتصاد ایران صرف مصرف شده و تنها ۱۵ درصد آن سرمایه‌گذاری می‌گردد. این در حالی است که نرخ سرمایه‌گذاری در کشورهای شرق آسیا در حدود ۳۰ درصد تولید ناخالص داخلی است. یکی از دلایل اصلی بالا بودن نرخ مصرف در اقتصاد ایران، به وجود آمدن عادات مصرفی غیرمتناسب با سطح تولید جامعه، در اثر وجود درآمدهای سرشار نفتی در گذشته و نیز ارائه یارانه‌های مصرفی که از محل آن درآمدها تأمین می‌شده بوده است.

جالب است که تورم نیز به جای کاهش مصرف، حتی به افزایش آن انجامیده است. در حقیقت، اگر شاخص قیمت کالاهای مصرفی سریع‌تر از شاخص کل قیمت‌ها رشد کند، میزان مصرف در جامعه افزایش خواهد یافت. علت اصلی این پدیده، منفی بودن مقدار سود حقیقی سپرده‌های بانکی است که امکان پس‌انداز را برای مردم، به نحوی که ارزش پس‌اندازشان حفظ شود محدود می‌سازد. در نتیجه، مردم پس‌اندازشان را به صورت خرید و نگهداری کالاهای بادوام انجام می‌دهند. همین امر باعث بالا بودن سهم مصرف در تولید ناخالص داخلی شده است. بررسی آمار نشان می‌دهد که به‌طور کلی سهم درآمدهای مالیاتی از تولید ناخالص داخلی کاهش یافته است. این امر در شرایط کاهش قیمت نفت که در مقاطع خاصی شاهد آن بوده‌ایم، مقادیر بالای کسر بودجه را به همراه آورده است. در بسیاری موارد این کسر بودجه نیز توسط استقرار دولت از بانک مرکزی تأمین شده که خود به افزایش پایه پولی و در نتیجه تورم انجامیده است. نقش انحصاری دولت در عرضه پول این امکان را به آن می‌دهد که به‌صورت گفته شده بتواند کسری بودجه خود را در هر زمان که بخواهد از طریق افزایش عرضه پول تأمین کند ولی این اقدام تورم‌زا خواهد بود.

یکی از دلایل کاهش بودن درآمدهای مالیاتی در شرایط تورمی، کاهش ارزش مالیات اخذ شده به دلیل افزایش سطح عمومی قیمت‌ها است. یعنی ارزش حقیقی مالیات اخذ شده در شرایط تورمی تقلیل می‌یابد و افت ارزش مالیات به کسر بودجه و استقرار از سیستم بانکی، افزایش حجم پول به‌خاطر افزایش پایه پولی و در نهایت تورم بیشتر انجامیده است. پس در چنین شرایطی یک چرخه خودافزای کسر بودجه حاصل می‌گردد که حتی اگر وضعیت اولیه اقتصاد نیز وضعیتی تعادلی باشد، آن را به شدت از تعادل خارج می‌کند. در چنین شرایطی مشکل کسر بودجه را تنها تولید بیشتر و کاراتر می‌تواند حل کند.

بررسی آمار بدهی دولت به بانک مرکزی به وضوح نشان می‌دهد که این متغیر، و متناظر با آن کسر بودجه سالانه دولت به‌طور کلی روندی صعودی داشته‌اند. همراه با این تحولات، نرخ تورم نیز افزایش یافته که اساساً ناشی از استفاده دولت از نقدترین منبع یعنی بانک مرکزی، برای تأمین کسر بودجه‌اش است. در چنین شرایطی، سیاست‌گذاری پولی از دست مقامات پولی خارج می‌شود. در این ارتباط، توجه به استقلال سیاست پولی از سیاست مالی و لزوم استقلال بانک مرکزی در فعالیت‌های پولی بسیار مهم است.

دیدیم که بخش بزرگی از نیازهای مالی دولت که از محل درآمدهایش تأمین نمی‌گردد، با استفاده از وام‌های دریافتی از بانک مرکزی تأمین شده‌اند. عواقب چنین اقدامی سبب می‌گردد که تلاش برای یافتن جایگزین‌های مناسب‌تری برای بانک مرکزی جهت وام‌دهی به دولت اهمیت ویژه‌ای پیدا کند. در کنار افزایش مالیات، وام‌گیری دولت از شبکه بانکی کشور نیز حائز اهمیت است زیرا این امر تأثیر انبساطی کم‌تری در مقایسه با وام‌گیری از بانک مرکزی دارد. اما یکی از مشکلات اصلی شبکه بانکی برای کاربرد در این راستا، مسئله عدم وجود نرخ بهره مناسب در این شبکه است که به دلیل کم‌تربودن از نرخ تورم، مردم را به پس‌اندازکردن تشویق نمی‌کند. بنابراین اصلاح نرخ بهره بانکی حائز کمال اهمیت است.

مقادیری از وجوه شبکه بانکی که دولت می‌تواند بدون دامن‌زدن به تورم به سوی خود جذب کند، به میزان پس‌اندازی که افراد جامعه مایلند نزد بانک‌های کشور داشته باشند، و نیز به میزان تقاضای بخش خصوصی برای اعتبارات شبکه بانکی بستگی دارد. هر چه اعتماد مردم به این شبکه بیشتر شود و میزان پس‌اندازشان افزایش یابد، منابعی که دولت می‌تواند برای تأمین نیازهایش مورد استفاده قرار دهد و درعین حال به تورم نیز دامن نزند افزایش می‌یابد. البته باید توجه کرد که صرف وجود مازاد منابع نشان‌دهنده اعتماد عمومی به شبکه بانکی نیست. در مواردی مازاد منابع تنها به دلیل وجود رکود در اقتصاد و کاهش تقاضا برای سرمایه‌گذاری به وجود می‌آید. البته علت وجود مازاد منابع هرچه باشد، دولت می‌تواند از این مازاد به نفع خود بهره‌گیرد. اما ایجاد اعتماد در میان مردم برای افزایش پس‌اندازهایشان بسیار مؤثر و کارا است. قابل توجه است که قرض گرفتن دولت از عموم، در مقایسه با اخذ مالیات، از درجه انقباضی بودن کم‌تری برخوردار است. در حقیقت مالیات‌دهندگان به میزان مالیات پرداختی خود را فقیرتر احساس می‌کنند ولی کسانی که اوراق قرضه می‌خرند، خود را نه ثروتمندتر و نه فقیرتر

از قبل می‌یابند. آن‌ها تنها یک نوع دارایی را با دارایی دیگر تعویض کرده‌اند. در نتیجه می‌توان گفت که این اقدام از اخذ مالیات کارا تر است.

در تشویق استقراض مردمی باید توجه نمود که اگر مردم با استفاده از پس‌اندازهای بی‌مصرف‌شان به دولت وام دهند، این امر هیچ تأثیری در تقاضای کل نخواهد داشت. منظور از پس‌اندازهای بی‌مصرف، وجوهی است که مردم از سیستم بانکی خارج کرده و برای خرید کالاهای بادوام نیز مصرف نکرده‌اند. هرچه اعتماد عمومی به دولت و نظام اقتصادی بیشتر باشد، گردآوری این منابع ساده‌تر خواهد بود. البته افزایش نرخ سودبانکی نیز مردم را به خودداری از احتکار پول تشویق خواهد کرد.

در مورد سرمایه‌گذاری بخش خصوصی، مطالعات انجام‌شده همگی گواه تأثیر منفی دو عامل تورم و نیز اختلاف نرخ ارز رسمی با نرخ ارز در بازار آزاد در میزان سرمایه‌گذاری بخش خصوصی است. علت آن است که تورم و اختلاف نرخ‌های ارز اشاره شده همگی نشان‌دهنده عدم اطمینان در محیط اقتصادی هستند و در نتیجه باعث کاهش سرمایه‌گذاری بخش خصوصی می‌گردند. از طرف دیگر تداوم تورم به شکل‌گیری انتظارات تورمی پایدار می‌انجامیده است. سیاست‌های دائماً متغیر نیز در کاهش سرمایه‌گذاری بخش خصوصی مؤثر هستند و تمایل به سرمایه‌گذاری در فعالیت‌های درازمدت را کاهش می‌دهند. از طرف دیگر، وجود اختلاف در مقادیر نرخ ارز رسمی و بازار آزاد، سبب تقویت فعالیت‌های رانت‌جویانه می‌گردد که با سرمایه‌گذاری بخش خصوصی سازگاری ندارد. وجود رقابت‌های غیرمنصفانه از جانب شرکت‌های دولتی و نیمه‌دولتی نیز در کاهش تمایل بخش خصوصی به سرمایه‌گذاری تأثیر کمی نداشته است.

یکی از زمینه‌های وجود رقابت‌های غیرمنصفانه که به آن اشاره شد، وجود معافیت‌های مالیاتی گسترده است که باید به تدریج حذف گردند. چنین معافیت‌هایی سبب کاهش درآمدهای مالیاتی دولت نیز می‌گردند. این از جمله مواردی است که نظام مالیاتی عدم تورم خود را برای انتقال منابع مالی به دولت نشان داده است. مشاهده می‌شود که نه تنها حجم منابع انتقالی به دولت که از طریق اخذ مالیات تأمین می‌گردند بسیار اندک است، بلکه این انتقال منابع نقش کارایی را در توزیع درآمد بازی نمی‌کند. در حقیقت بخش بزرگی از مشکلات موجود در مورد عدالت اجتماعی، ناشی از عدم کارایی نظام مالیاتی است.

مالیات تنها حدود ۴ درصد تولید ناخالص داخلی را تشکیل می‌دهد. در نتیجه، اندازه مالیات در مقایسه با تولید ناخالص داخلی چنان بزرگ نیست که بتوان از آن به‌عنوان یک ابزار هدایت و کنترل اقتصاد استفاده کرد و از طرف دیگر همین اندک بودن اندازه مالیات سبب بروز کسر بودجه می‌گردد.

یکی از مهم‌ترین مشکلات نظام مالیاتی کشور، وابسته بودن درآمدهایش به درآمد ناشی از صادرات نفت است. هرگاه درآمدهای ارزی حاصل از صادرات نفت افزایش یابد، واردات نیز بیشتر شده و با افزایش واردات، مقدار درآمد مالیاتی دولت از محل مالیات بر واردات بیشتر می‌گردد. در شرایط کاهش قیمت نفت، روند معکوس انجام شده و درآمدهای مالیاتی تقلیل می‌یابند. در نتیجه نمی‌توان روی درآمد مالیاتی به‌عنوان جزئی جدا از درآمد نفت حساب کرد تا در شرایط کاهش درآمدهای نفتی تا حدی جایگزینی برای آن‌ها باشد.

از بحث فوق برمی‌آید که بیشتر درآمدهای دولت به‌صورت مستقیم یا غیرمستقیم به درآمد نفتی ارتباط دارند. در نتیجه، با بروز بحران در درآمدهای نفتی، سایر درآمدهای دولت نیز کاهش می‌یابند. در چنین شرایطی است که دولت برای جبران کسری بودجه خود، چنان‌که گفته شد، به سراغ بانک مرکزی می‌رود.

تحلیل تغییرات مقدار تولید ناخالص داخلی سرانه به قیمت ثابت نشان می‌دهد که این متغیر به‌شدت تحت تأثیر تغییرات قیمت نفت قرار داشته است. این امر در مورد بخش غیرنفتی اقتصاد نیز تا حدی صادق بوده ولی نوسانات موجود در این بخش افت و خیز کم‌تری داشته است. بنابراین بذل توجه ویژه به بخش غیرنفتی اقتصاد، نه تنها برای نیل به استقلال اقتصادی و سیاسی، بلکه به دلیل ثبات نسبی‌اش ضروری است.

پایداری اشاره شده در مورد بخش غیرنفتی اقتصاد، در مورد صادرات غیرنفتی صادق نیست و مشاهدات نشان می‌دهند که صادرات غیرنفتی در سال‌های گذشته روندی به‌شدت نوسانی داشته است. علت اصلی این نوسانات، بروز تغییرات مکرر در سیاست‌های صادراتی بوده است. بررسی اطلاعات موجود نشان می‌دهد که رشد صادرات غیرنفتی تا سال ۱۳۵۳ روند نسبتاً مطلوبی داشته ولی از آن سال و هم‌زمان با افزایش درآمدهای نفتی، توسعه در آن بخش با رکود دست به‌گریبان شد. البته ابلاغ قیمت اداری برای ارز و محدود کردن بازار ارز نیز در کاهش صادرات غیرنفتی بسیار مؤثر بوده‌اند.

بررسی تغییرات واردات کالاها و خدمات نیز از وجود روندی کاملاً نوسانی خبر می‌دهد. در سال‌هایی که دولت درآمد ارزی خوبی از محل صادرات نفت داشته، محدودیت‌های اعمالی بر واردات را کاهش داده و در نتیجه مقادیر فراوانی از کالا وارد کشور شده که حتی بیش از حد نیاز هم بوده و بخشی از آن ذخیره شده است. سپس با کاهش درآمدهای ارزی در دوره‌های بعدی، محدودیت‌ها بر واردات تشدید شده و ذخایر مورد اشاره به مصرف رسیده‌اند. چنین شیوه تأمین نیازهای کشور به واردات، به دلیل نوسان شدیدش هزینه‌های سنگینی را بر اقتصاد تحمیل کرده است. جزء کوچکی از این هزینه‌ها، هزینه انبارداری و هزینه فرصت منابع است.

به‌طورکلی، هرگاه بازار نفت رویه بهبود رفته دولت انگیزه‌های خود را برای توسعه صادرات غیرنفتی از دست داده و به تسهیل واردات همت گماشته است. در نتیجه، تلاش‌هایی که برای توسعه صادرات غیرنفتی در دوره‌های بحران درآمدهای نفتی انجام می‌گیرد، در زمانی که این درآمدها افزایش می‌یابند، نقش برآب می‌گردند. بنابراین، درآمدهای نفتی به‌جای آن‌که عامل ایجاد ثبات باشند، به عاملی بی‌ثبات‌کننده بدل شده‌اند که نوسانات آن‌ها مستقیماً بر اقتصاد کشور منتقل می‌گردد. می‌توان گفت که از مازاد درآمد که در هنگام رونق بازار نفت حاصل شده به‌خوبی استفاده نشده تا بتوان برنامه‌های درازمدت توسعه را به‌صورتی کارا تأمین مالی کرد.

نامناسب بودن سیاست‌های صادراتی و وارداتی که مشخصه بارز آن اخذ تصمیمات متضاد و ضد و نقیض و دائماً در حال تغییر است پیامدهای زیر را در برداشته است: از بین رفتن اعتماد صادرکنندگان، از بین رفتن سرمایه‌های سرمایه‌گذاران در امر صادرات، دشوار شدن کسب بازار برای کالاهای صادراتی و حفظ آن‌ها، از بین رفتن امکان رقابت با صادرکنندگان دیگر و در نتیجه همه این موارد، تداوم وابستگی به درآمد نفت.

بررسی تغییرات نرخ تورم در اقتصاد ایران، وجود سیکل‌های به‌تدریج اوج‌گیرنده تورم را نشان می‌دهد که بسیار نگران‌کننده هستند. وجود روند مذکور تأثیر مستقیمی در شکل‌گیری انتظارات تورمی نیز داشته است. جالب این‌که نوسانات اشاره‌شده در مورد تورم، همبستگی کاملاً مشخصی با نوسانات پایه پولی دارند که آن‌هم خود در همبستگی با کسر بودجه و استقراض دولت از بانک مرکزی است.

در اقتصاد ایران، تورم به‌عنوان یک مکانیزم توزیع درآمد از اقشار حقوق‌بگیر به صاحبان کالاها و دارایی‌های فیزیکی و نیز انتقال قدرت خرید از سپرده‌گذاران به وام‌گیرندگان از شبکه

بانکی عمل کرده است. تورم و نوسانات آن، عدم اطمینان و ریسک در سرمایه‌گذاری را افزایش می‌دهد. در نتیجه، سرمایه‌گذاران برای تقلیل ریسک تمایل بیشتری به فعالیت در زمینه‌های زودبازده داشته و از همکاری در پروژه‌های با افق زمانی بلندمدت خودداری می‌کنند. از طرف دیگر، تحت شرایط تورمی، بسیاری از افراد و مؤسسات به‌جای تلاش در جهت انجام فعالیت‌های سازنده، به‌دنبال چگونگی استفاده از رانت‌های موجود خواهند بود.

یکی از دلایل بروز تورم در اقتصاد ایران، چگونگی وضعیت بدهی‌های خارجی کشور و نحوه بازپرداخت آن‌ها است. در حقیقت در مواقعی که وضعیت بدهی‌های خارجی کشور بحرانی شده، حرکت سریع بانک مرکزی برای کاهش تعهدات سبب تقلیل خالص تعهدات خارجی کشور شده و آن خود سبب رشد سریع خالص دارایی‌های خارجی گردیده که با افزایش پایه پولی، به افزایش فشار تورمی انجامیده است.

سیاست مهار قیمت‌ها نه تنها به مهار تورم یاری نمی‌رساند، بلکه باعث کاهش درآمدهای دولت، افزایش کسری بودجه و در نتیجه حتی افزایش تورم به‌دلیل نحوه تأمین کسر بودجه در اقتصاد ایران شده است. البته سیاست تنظیم و مهار قیمت کالاها و خدمات ارائه‌شونده توسط دولت و شرکت‌های دولتی به تصور مهار سطح عمومی قیمت‌ها مطرح شد ولی نتایج آن چنان‌که گفته شد حتی معکوس بوده است. همین امر در مورد سیاست تثبیت اداری نرخ ارز نیز صادق بوده زیرا باعث کاهش درآمدهای دولت گردیده است.

تثبیت اداری قیمت‌ها در اقتصاد ایران سبب عدم تخصیص بهینه منابع، نامطلوب شدن توزیع درآمد، ایجاد درآمدهای بادآورده، کاهش درآمدهای دولت و گسترش واسطه‌گری شده است. در برابر، واقعی سازی قیمت‌ها می‌تواند درآمد مناسبی را برای دولت که اغلب مشکل کسر بودجه دارد تأمین کند. در نتیجه این امر، از ایجاد تورم به‌خاطر استقراض دولت از بانک مرکزی جلوگیری می‌گردد. منابع مالی حاصله از واقعی سازی قیمت‌ها می‌توانند در بخش‌های زیربنایی که به‌دلیل جنگ و محدودیت‌های امکانات سرمایه‌گذاری لطمات شدیدی را متحمل شده‌اند به کار روند. قابل ذکر است که برای سالیان متمادی شرکت‌هایی چون برق، گاز و نفت، درآمد بسیار محدودی را از محل فروش محصولات خود به‌دست می‌آوردند که حتی برای امور جاری آن‌ها نیز کافی نبود. در همین حال، و به‌دلیل نازل بودن شدید قیمت‌های نسبی محصولات‌شان، این شرکت‌ها با فشار شدید تقاضا نیز روبه‌رو بودند.

به‌طورکلی اگر سیاست‌های حمایتی به کار رفته در اقتصاد ایران را در موارد تثبیت قیمت

کالاها و خدمات دولتی، تثبیت نرخ ارز، حفظ و گسترش حیطه عمل بخش دولتی و کنترل قیمت کالاها و خدمات بخش غیردولتی گرد آوریم، می‌توانیم مشکلات زیر را برای اعمال این سیاست‌ها برشمریم: ۱. از این سیاست‌ها هم فقرا و هم اغتیا بهره‌مند می‌شدند؛ ۲. کاهش قیمت سبب کاهش درآمد عرضه‌کننده، کاهش سرمایه‌گذاری او و در نتیجه کاهش اشتغال و درآمد ملی می‌گردید؛ ۳. تثبیت قیمت کالاها و دولتی، باعث افزایش کسری بودجه، افزایش نقدینگی و تورم می‌گردید؛ ۴. تثبیت اداری نرخ ارز سبب وابستگی بیشتر کشور به واردات و محدود شدن صادرات غیرنفتی گردید. پس پیامدهایی چون تورم، کاهش تولید و وابستگی به واردات را به همراه داشت.

یکی از مهم‌ترین مشکلات اقتصادی کشور، عدم سازگاری سیاست‌های پولی و ارزی بوده است. از یک سوی افزایش قیمت ارز همیشه منفی و نامطلوب تلقی شده و بخش بزرگی از توان و منابع ارزی کشور صرف جلوگیری از افزایش آن شده است. اما از طرف دیگر، در بخش پولی، مجموعه سیاست‌ها در جهت افزایش نقدینگی بوده که مهم‌ترین عامل افزایش قیمت ارز به‌شمار می‌رود.

موضوع بیکاری و سطح تقاضا برای نیروی کار، با توجه به وجود جانشینی بین سرمایه و نیروی کار، مستقل از بحث تقاضا برای سرمایه‌گذاری قابل طرح نیست. چون در ایران بهره‌آبازات به مراتب کم‌تر از میزان بهره در بازار آزاد بوده است، سطح تقاضا برای سرمایه‌گذاری به عبارت مناسب‌تر، استفاده از اعتبارات افزایش می‌یابد. در برابر، رشد سریع جمعیت، سبب افزایش عرضه نیروی کار نسبت به تقاضا شده است. در این حالت باید استفاده از نیروی کار اقتصادی‌تر باشد چون ارزان‌تر شده و انتظار می‌رود که نیروی کار تا حدی جانشین سرمایه بشود. اما در عمل چون سطح دستمزدها را نه عرضه و تقاضا، بلکه وضع قوانین مشخص می‌کند، دستمزدها در سطحی بالاتر از سطح تعادلی تعیین شده‌اند. در این شرایط، به جای استفاده بیشتر از نیروی کار، میل به استفاده از سرمایه بیشتر ایجاد می‌گردد. پس حرکت به سوی تولید به صورت سرمایه برتر انجام می‌شود و این امر خود تمایل به استفاده از اعتبارات بانکی را بیشتر می‌کند. واضح است که انتخاب چنین روشی دقیقاً مخالف تخصیص بهینه منابع است زیرا جامعه از عاملی که به فراوانی در اختیار دارد استفاده نکرده و آن را بیکار نگاه می‌دارد ولی از عامل کمیاب (سرمایه) که باید صرفه‌جویی شود، بیش از حد استفاده می‌کند. چنین روندی عاقبتی جز استقراض از خارج ندارد.

آمار نشان می‌دهد که طی سال‌های ۶۵-۱۳۵۵ مقدار حقیقی تولید ناخالص داخلی، ۲۰ درصد کاهش یافته در حالی که سطح اشتغال در بخش عمومی در این مدت حدود دو برابر شده است. این به معنی کاهش شدید بازدهی نیروی کار در بخش عمومی است. پس در این مدت، بیکاری پنهان، کم‌کاری، و افت بهره‌وری کاملاً آشکار بوده است. البته رشد بهره‌وری نیروی کار در بخش کشاورزی کمی بیش از ۳ درصد بوده که این امر ناشی از وابستگی این بخش به ظرفیت‌های داخلی و عدم وابستگی نسبی اش به درآمدهای نفتی بوده است.

نتیجه‌گیری‌ها و پیشنهادات

اگر بخواهیم پاره‌ای از نتایج بررسی‌های اشاره شده را به صورت خلاصه بیان کنیم، می‌توانیم به موارد زیر اشاره کنیم:

- بیکاری و کسر بودجه، رابطه مستقیم و معنی‌داری با یکدیگر دارند؛
- کسر بودجه در سطح تولید ناخالص داخلی تأثیر منفی داشته است؛
- تورم با سطح سرمایه‌گذاری بخش خصوصی رابطه معکوس دارد و به این ترتیب، افزایش تورم سبب کاهش سرمایه‌گذاری بخش خصوصی می‌گردد؛
- افزایش سرمایه‌گذاری بخش خصوصی به کاهش بیکاری منجر می‌گردد؛
- از موارد فوق نتیجه می‌شود که رابطه تورم شدید با بیکاری مستقیم است: افزایش تورم به افزایش بیکاری می‌انجامد؛
- سرمایه‌گذاری بخش خصوصی با تولید ناخالص داخلی رابطه مستقیم دارد؛
- تولید ناخالص داخلی با بیکاری رابطه معکوس دارد (تأیید Okun's Law در اقتصاد ایران)؛
- تولید ناخالص داخلی با تورم رابطه معکوس دارد (تأیید نقطه نظرات سولو و فیشر)؛
- درآمد حقیقی نفت با سرمایه‌گذاری بخش خصوصی و تولید ناخالص داخلی بدون نفت رابطه مستقیم دارد. پس درآمد نفت، حتی در بخش غیرنفتی و غیردولتی اقتصاد نقش مهمی برعهده دارد؛
- تحولات و رویدادهایی نظیر جنگ، در افزایش بیکاری و کاهش تولید ناخالص داخلی مؤثر بوده‌اند.
- نرخ رشد اقتصاد ایران کم‌تر از نرخ رشد متوسط کشورهای در حال توسعه بوده است.
- وضعیت خاص اقتصاد ایران باعث شده که تورم به جای کاهش مصرف به افزایش آن منجر گردد.
- نازل بودن نرخ بهره بانکی در برابر نرخ تورم، باعث شده که میل به پس‌انداز کاهش یابد. این امر

خود سبب کاهش سطح اعتباراتی که دولت یا بخش خصوصی می‌توانند از محل پس‌اندازهای مردمی به‌کاربرند شده است.

هم‌چنین عنایت به موارد زیر قابل تأکید است:

مشاهده شد که به‌طور کلی، کسر بودجه در اقتصاد ایران نقشی منفی بازی کرده است و از جمله، رابطه تنگاتنگی با عوارضی چون بیکاری داشته است. البته در این میان، از تحولات تاریخی کشور و اثرات آن‌ها نیز نباید غافل ماند.

بررسی‌ها نشان دادند که کسر بودجه دولت رابطه معکوس تنگاتنگی با درآمدهای نفتی دارد. این امر، بستگی اقتصاد کشور به نفت را نشان می‌دهد و در حالت سرانه در نظر گرفتن کسر بودجه، این بستگی قوی‌تر است. حتی سرمایه‌گذاری بخش خصوصی تابع درآمدهای نفتی است. از طرف دیگر، مقادیر GDP بدون نفت خود شدیداً تابع سرمایه‌گذاری بخش خصوصی اند. پس، حتی مقادیر GDP بدون نفت، تا حد زیادی تابع درآمدهای نفتی هستند.

متغیرهای حجم پول، پایه پولی و رشد قیمت‌ها (تورم) رابطه نزدیکی با یکدیگر دارند. به‌علاوه، افزایش کسر بودجه و استقراض از بانک مرکزی، می‌تواند در صورت اجرای سیاست مالی انبساطی به crowd out شدن سرمایه‌گذاری بخش خصوصی بینجامد. از طرف دیگر، آثار تورم و وقفه‌های آن، هرچه به گذشته برویم کم‌تر و بی‌معنی‌تر (با t -ratio کم‌تر) می‌گردد. مشاهدات نشان داده‌اند که اغلب، در نظر گرفتن تنها یک تأخیر زمانی نتایج خوبی را به‌دست می‌دهد.

بررسی ثابت کرد که افزایش سرمایه‌گذاری بخش خصوصی به کاهش بیکاری انجامیده و لذا مطلوب است. اما تورم سبب کاهش این سرمایه‌گذاری‌ها می‌شود. علت این امر، افزایش درجه نامعلومی اقتصاد و تلاش در راه انجام فعالیت‌های زودبازده و غیرمولد است. پس تورم افسارگسیخته، خود به افزایش تورم می‌انجامد.

روشن است که کاهش کسر بودجه از طریق اجرای سیاست مالی انقباضی امکان‌پذیر است. اما برای جلوگیری از اثرات منفی سیاست مالی انقباضی بر تقاضای کل، مناسب است اجرای این سیاست، با سیاست پولی انبساطی همراه باشد. در این حالت، کسر بودجه تقلیل می‌یابد، بدون این‌که اقتصاد لطمه چندانی ببیند. ترکیب دو سیاست فوق به کاهش نرخ بهره نیز منجر می‌گردد (هم سیاست مالی انقباضی و هم سیاست پولی انبساطی در این راستا هستند). پس سرمایه‌گذاری بخش خصوصی افزایش پیدا خواهد کرد.

باید توجه داشت که الزام بانک مرکزی به پرداخت مبالغی بیش از میزان تعهدشده در بودجه دولت، عملاً کنترل سیاست پولی را از دست مقامات پولی خارج ساخته و سیاست پولی را تابع سیاست مالی می‌کند. در این ارتباط، استقلال بانک مرکزی و عدم الزام آن به پرداخت مبالغی خارج از برنامه کمال اهمیت را دارد. افزایش دقت دولت در برنامه‌ریزی و تنظیم بودجه باید در دستور کار قرار گیرد. هم‌چنین، منابع تحت اختیار دولت باید به سوی فعالیت‌های مولد سوق یابند تا درآمد بیشتری در اقتصاد ایجادشده و منابع مالیاتی نیز بیشتر گردند. صرفه‌جویی در پرداخت‌ها، جلوگیری از اتلاف منابع، و ممانعت از پرداخت‌های دوباره (به فعالیت‌های مشابه) کاملاً ضروری است. از طرف دیگر باید درجه پیروی دولت از بودجه مصوب را افزایش داد تا این نهاد نتواند پس از تصویب بودجه به دفعات به مجلس مراجعه و تقاضای تصویب پرداخت منابع اضافی را بکند.

تنظیم واقع‌بینانه بودجه بسیار مهم است و نباید چنان باشد که مانند گذشته همیشه ارقام درآمد پایین‌تر از ارقام اعلام تعیین‌شده باشد و ارقام هزینه‌ها بالاتر. هرچه پیش‌بینی دولت نادرست‌تر باشد، تکیه دولت بر سیستم بانکی کشور و بانک مرکزی بیشتر خواهد بود. سرانجام باید گفت که بودجه مصوب تنها هنگامی معتبر است که دولت بتواند کم و بیش بر اساس آن عمل کند.

مراجع

- فیروزه خلعتبری، "کسری بودجه دولت"، بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران، معاونت اقتصادی، دی‌ماه ۱۳۶۳.
- A. Athanasios and R. M. Solow, "Money, Inflation and Growth" in Handbook of Monetary Economics, Vol.1, 1990, pp. 233-261.
- R. J. Barro, "Macroeconomics", Second Edition, John Wiley & Sons, 1987.
- S. Fischer, "The Role of Macroeconomic Factors in Growth", Journal of Monetary Economics, Vol.32, 1993, pp. 485-512.
- S. Fischer, R. Dornbusch and R. Schmalensee, "Economics", Second Edition, Mc Graw-Hill, 1988.
- W. J. Baumol and A. S. Blinder, "Economics, Principles and Policy", Fourth Edition, HBJ, 1988.